

درباره 'علوم انسانی اسلامی'

سروش دباغ

۱. چند صباحی است که بحث از 'علوم انسانی'، عموماً، و 'علوم انسانی اسلامی' خصوصاً در مطبوعات و فضای فرهنگی - اجتماعی ما مجدداً مطرح شده است. آیا 'علوم انسانی اسلامی' ممکن است؟ آیا می‌توان در فضای آموزشی جامعه ما به ترویج 'علوم انسانی اسلامی' همت گمارد؟ در این نوشته بیش از اینکه در پی یافتن پاسخ و صدور حکمی در این باب باشم، می‌کوشم شقوق متصوره مفهوم 'علوم انسانی اسلامی' را از یکدیگر بازشناخته، درباره هر یک نکاتی را ذکر نمایم؛ چراکه به نظر می‌رسد در این باب تقریر محل نزاع بیش از هر امر دیگری مدد رسان است. به تعبیر منطقیون خوبست ابتداً تصور روشنی از مسئله داشته باشیم تا در پی آن نوبت به تصدیق برسد.

۲. اصطلاح 'علوم انسانی' که معادل واژه humanities در زبان انگلیسی است، به تعبیر معرفت‌شناسان از سنخ دانش گزاره‌ای^۱ است و هویت بین‌الذهانی و جمعی و جاری داشته و قوام آن به قوام عالمان و کنشگران آن است، نه آنچه به تعبیر فلاسفه مسلمان از مقوله کَیْف است و موطن آن نفس است و درباره آن نمی‌توان به نحو عینی بحث و گفتگو کرد. بنابراین، مثلاً 'جامعه‌شناسی' یک علم (دیسپلین) در میان علوم انسانی است با سنتِ سترِ پس‌پشت و کنشگران و متخصصان آن که در حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی فعالیت می‌کنند و محصولات و نتایج تحقیقات خویش را در نشریات و کتب گوناگون به چاپ رسانده، در منظر اهالی جامعه‌شناسی قرار می‌دهند. بر همین سیاق است روان‌شناسی، فلسفه، مدیریت و اقتصاد.....

۳. اگر معنای فوق‌الذکر از علوم انسانی مد نظر باشد، هنگامی که از اتصاف و وصف اسلامی به علوم انسانی سخن به میان می‌آید، برای عدم ابتلای به دو نقیصه ابهام و ابهام، باید توضیح داده شود که وصف اسلامی ناظر به موضوع علوم انسانی است

1. propositional knowledge

یا روش یا غایت آن. اگر آنچه مراد می‌شود غیر از این سه مقوله است، باید در جای خود تبیین شود.

۳-۱ موضوع. آیا مراد از دیسیپلین 'جامعه‌شناسی اسلامی'، بعنوان مثال، این است که به جوامع اسلامی و نحوه مناسبات و روابط میان مردمان و نهادهای مختلف در این جوامع و آثار و نتایج مترتب بر آن پردازد؟ یا روان‌شناسی اسلامی متکفل پرداختن به موضوعاتی است که در مآثورات دینی آمده و طنین روانشناختی دارد؟

اگر چنین باشد، به نظر می‌رسد نزاع بدل به نزاعی لفظی خواهد شد؛ چرا که می‌توان از راهکارها و روش‌های علوم انسانی موجود (نظیر جامعه‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد) بهره جست و صرفاً متعلق آنها را تغییر داد. در اینصورت تفاوت بین و روشنی میان علوم انسانی غیراسلامی و علوم انسانی اسلامی به چشم نمی‌خورد.

۳-۲ روش. ممکن است گفته شود دیسیپلین‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی موجود مبتنی بر روش‌هایی معین و مشخص‌اند. 'جامعه‌شناسی اسلامی' و 'روانشناسی اسلامی' علی‌الادعا دیسیپلین‌هایی هستند با راهکارها و روش‌هایی دیگرگون و متفاوت.

به نظر می‌رسد روش در معنای متعارف کلمه نه دینی است و نه غیر دینی؛ چه روش‌هایی که در علوم تجربی غیر انسانی‌ای مثل بیوشیمی و انگل‌شناسی و فیزیک بکار بسته می‌شود و چه روش‌هایی که در علوم تجربی انسانی‌ای نظیر جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و ... در واقع با بکار بستن روش‌های مشخص، از مقدمات معین به محصولات و نتایج غیر معین و از پیش نامعلوم می‌رسیم. اگر بعنوان مثال در شیمی دو ماده را با یکدیگر در آزمایشگاه ترکیب می‌کنیم، بسته به تغییراتی که در محیط واکنش (نظیر فشار، دمای محیط ...) پدید می‌آید، محصول واکنش نیز می‌تواند دستخوش تغییراتی شود؛ بطوری که از پیش نمی‌توان آنرا حدس زد. در علوم انسانی موجود نیز جهت به انجام رساندن پژوهش‌ها و تحقیقات پیش‌رو، روش‌هایی معین بکار بسته می‌شود تا نتایج نامعین از پیش نامعلوم از دل آن بدست آید. مثلاً، در روانشناسی بالینی برای بررسی رشد اخلاقی پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها و تفاوت و تشابه میان آنها، مجموعه‌ها و گروه‌های انسانی‌ای انتخاب می‌شود و با بکار بستن روش‌هایی

مشخص بر روی ایشان، نتایجی نامعین بدست می‌آید. (کولبرگ و گلیگان در روانشناسی بالینی اینگونه به نتایج تحقیق خویش رسیدند).

بنابر آنچه آمد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که روش، دینی و غیردینی ندارد و با بکار بستن روش‌های گوناگون در دیسپلین‌های متفاوت نتایجی مختلف و نامنتظر بدست می‌آید.

۳ - ۳ غایت. ممکن است چنین انگاشته شود که مراد از 'علوم انسانی اسلامی'، علوم انسانی‌ای است که غایتی اسلامی بر آن مترتب است. اگر چنین باشد، به نظر می‌رسد غایت اسلامی بیش از اینکه وصف علم باشد، وصف عالم است؛ بدین معنا که هدف از ترویج و بکار بستن علوم انسانی در فضای فرهنگی ما تربیت متخصصین علوم انسانی مسلمان است؛ متخصصینی که در عین اینکه به اقتضای تخصص خویش به شاخه‌های مختلف علوم انسانی وقوف دارند، متدینند و مناسبات و روابط خویش را براساس آموزه‌های دینی تنظیم می‌کنند. اگر اینگونه باشد، به نظر می‌رسد بکار بستن آموزه‌های اخلاقی و متخلّق شدن به مکارم اخلاقی مهمترین بخشی از دین باشد که در این میان بکار عالم می‌آید. اگر شق اخیر مدنظر کسانی باشد که از 'علوم انسانی اسلامی' سخن می‌گویند و این معنا را از این اصطلاح مراد می‌کنند، با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از این آموزه‌های اخلاقی در اخلاق حرفه‌ای تدوین شده و عالمان و متخصصان باید در فعالیت حرفه‌ای خویش به اقتضای آن عمل کنند، خویست آن بخش از آموزه‌های اخلاقی که مدنظر قائلین به این تلقی از 'علوم انسانی اسلامی' است و از منشور اخلاق حرفه‌ای بیرون می‌ماند، تبیین شود. اگر چنین باشد، تفاوت روشن و رهگشایی میان علوم انسانی اسلامی و علوم انسانی غیر اسلامی به چشم نمی‌خورد. در غیر اینصورت قائل به علوم انسانی اسلامی باید توضیح دهد که کدام بخش از آموزه‌های اسلامی در اینجا مطمح نظر است که قرار است غایت علوم انسانی انگاشته شود.

۴. در نهایت ممکن است چنین ادعا شود که 'علوم انسانی اسلامی' مطمح نظر، از حیث موضوع و روش و غایت بالمره با آنچه که تاکنون محقق شده متفاوت است.

می‌خواهیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم. در واقع، بدون در نظر گرفتن سنت علوم انسانی پس‌پشت، علوم انسانی جدیدی را پی‌افکنیم. در این میان دو ملاحظه مهم وجود دارد که در خور تأمل است:

۴-۱. چنانچه پیشتر آمد، علم هویتی جمعی و جاری دارد و تحقق و قوام آن به وجود عالمان و کنشگران آن است. در واقع، بر اثر تلاش مجدانه و صادقانه جمعی در طول زمان و با پدید آمدن عالمان، کتاب‌های علمی، مجلات تخصصی کتابخانه و آکادمی... می‌توان از پیدایی یک دیسپلین علمی سخن گفت. به تعبیر دیگر، تحقق یک دیسپلین تنها به عزم و نیت چند نفر منحصر نمی‌شود. بر اثر کوشش مستمر و مداوم و پس از پدید آمدن ابزارهایی از سنخ ابزارهای یاد شده می‌توان از تکون دیسپلین جدید سخن به میان آورد. می‌توان با مدد و همکاری چند نفر، فعالیتی معطوف به پی‌افکندن علم انسانی جدیدی را آغاز کرد؛ اما نمی‌توان آنرا علم انسانی جدیدی نام نهاد؛ چراکه مهیا شدن ابزار و ادوات لازم برای پیدایی یک دیسپلین جدید، زمان معتناهی می‌طلبد. پس از آن است که با مدنظر قرار دادن داوری جمعی عالمان و عقلا می‌توان قضاوت کرد که آیا آن علی‌الادعا دیسپلین جدید، پدید آمده است یا نه.

۴-۲. حرکت جمعی به سمت پدید آوردن یک دیسپلین علمی جدید با مدنظر قرار دادن مثل‌اعلایی^۲ صورت می‌پذیرد. مثلاً، مثل‌اعلای فیزیک نیوتنی که سلسله‌جنبان تحقق فیزیک نیوتنی بوده است، پرنیکیپای نیوتن بوده است. این نمونه ایده‌آل یا مثل‌اعلا، سمت و سو و جهت کلی فعالیت عالمان دیسپلین مدنظر را عملاً مشخص می‌کند. حال، اگر جماعتی در پی حرکت به سمت بنا نهادن علم انسانی اسلامی هستند، مثل‌اعلای علم انسانی اسلامی مدنظر را باید مشخص کنند. قاعدتاً آنچه مدنظر قائلین به این تلقی از علوم انسانی اسلامی است، از جنس آموزه‌های کتاب *احیاء العلوم الدین ابو حامد غزالی* و یا *محجّه البیضاء* ملا محسن فیض کاشانی نیست، چراکه این کتابها دستورالعمل‌های روایی - اخلاقی - سلوکی است و در معنای متعارف

کلمه در زمره علوم انسانی با مشخص کردن مثلّ اعلاّی علم انسانیِ اسلامی، حرکت بدان سمت و محقق ساختن آن دست یافتنی تر می شود.

۵. بنابر آنچه آمد، مفهوم 'علوم انسانی اسلامی' شقوق عدیده‌ای دارد. بیش از بحث درباره امکان‌پذیر بودن یا نبودن، روا بودن یا نبودن این مقوله، الزامی است که درک و تلقی خویش از آنرا روشن کنیم. به تعبیر دیگر، وقتی درباره این مقوله بحث می‌کنیم، دقیقاً مشخص می‌کنیم که ناظر به کدامیک از شقوق مطرح شده سخن می‌گوییم. پس از آن که حدود و ثغور مفهوم 'علوم انسانی اسلامی' آشکار شد و تصور روشنی از آن پدید آمد، می‌توان سایر مباحث را در این حوزه پی گرفت و احکامی درباره آن صادر کرد.